

مطالعه تطبیقی قواعد جبران خسارت دادرسی مدنی در حقوق ایران، انگلیس و آمریکا

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۱/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۴/۱۰/۲۶

صالح یمرلی^۱

استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه گنبد کاووس

عباس کریمی^۲

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

در خصوص اینکه خسارات دادرسی مدنی به کدام طرف می‌بایست تحمیل شود، دو قاعده در دنیا وجود دارد؛ «قاعده آمریکایی» که مبین آن است که هر طرف می‌بایست، خسارات دادرسی راجع به خویش را متحمل شود و «قاعده انگلیسی» که بیانگر پرداخت خسارت توسط محکوم علیه به محکوم له است. قاعده دوم به دلیل دسترسی به عدالت منطقی، حق دادخواهی، حقوق و وظایف ناشی از آن بر قاعده اول ترجیح دارد. جبران حق الوکاله به میزان تلاش وکیل محکوم له، همچنان که در برخی مناطق نظیر اسکاتلند رایج است با عدالت و واقعیت‌های موجود سازگاری بیشتری دارد. نظام دادرسی مدنی ایران، با پذیرش «قاعده تسبیب» و مبنای «تقصیر» نظامی مجزا و حد واسط دو قاعده یاد شده را پایه ریزی نموده است و قیود و شروط قانون آیین دادرسی مدنی آنچنان سختگیرانه طراحی شده که نه تنها جبران حق الوکاله، بلکه جبران سایر خسارات دادرسی طرف محکوم له را غیرممکن ساخته است.

واژگان کلیدی: محکوم له، محکوم علیه، خسارت، دادرسی مدنی

درآمد

قواعد جمع قاعده است که در لغت به معنی بنیان، اساس، پایه، اصل و قانون است (عمید، ۱۳۸۸: ۷۳۶). در مقاله حاضر نیز که در خصوص قاعده جبران خسارت دادرسی پرداخته می‌شود، منظور اموری است که منشاء و پایه مباحث خسارت دادرسی تلقی شده و بر تمام مصادیق این موضوع حاکم است؛ بنابراین در پژوهش حاضر در پی مصادیق خسارات دادرسی نظیر هزینه دادرسی، کارشناسی و... نیستیم.

در فرایند دعوی حقوقی مسئله اساسی این است که چه کسی می‌بایست خسارات راجع به

1. Email: salehyamrli@gmail.com

2. Email: abkarimi@ut.ac.ir

«نویسنده مسئول»

دادرسی مدنی را جبران نماید؟ در صورتی که هریک از خواهان یا خوانده را مسئول جبران خسارت طرف برنده قلمداد نماییم، چه ویژگی و آثاری بر آن مترتب است؟ وضعیت نظام دادرسی مدنی ایران در مقایسه با دیگر نظام‌های حقوقی چگونه است؟ در این تحقیق با بررسی مبنایی و توجه به خصوصیات و نتایج هر یک از این قواعد درصدد پاسخگویی به این پرسش‌ها می‌باشیم. بدین منظور ابتدا به تدارک قاعده اساسی ناظر به چگونگی جبران خسارت ناشی از هزینه دادرسی می‌پردازیم، آنگاه تأثیر این قاعده را بر نظام دادرسی مدنی بررسی و در نهایت وضعیت قاعده را در حقوق موضوعه ایران مورد کاوش قرار می‌دهیم.

۱. قاعده اساسی: طرف پرداخت‌کننده خسارت

در جبران خسارت دادرسی مدنی و فرایند دعوا مسئله اساسی این است که این خسارت را چه کسی می‌بایست پرداخت نماید. در این خصوص دو قاعده مشهور وجود دارد: «قاعده آمریکایی»^۱ که به موجب آن هر طرف دادرسی مدنی، هزینه خویش را پرداخت می‌کند، چه محکوم له باشد و چه محکوم علیه. بنابراین، به موجب این قاعده محکوم علیه ملزم به پرداخت خسارات محکوم له نیست (Hylton, 1993: 457). «قاعده انگلیسی»^۲ که به موجب آن طرف بازنده (محکوم علیه) هزینه‌های طرف برنده را افزون بر هزینه‌های خویش می‌پردازد، (Ibid) که در ذیل به بررسی ویژگی‌های هر یک می‌پردازیم.

۱-۱. قاعده عدم پرداخت خسارت طرف مقابل

مطابق این قاعده، طرفین دادرسی مدنی بدون توجه به نتیجه دعوی قضایی هر کدام هزینه خویش را می‌پردازند که قاعده آمریکایی یا قاعده هزینه آمریکایی «به هیچ وجه»^۳ نامیده می‌شود (S. prichard, 1998: 455). این قاعده از اوایل قرن بیستم برای شرح انتقال هزینه دعوا مقرر گردید. ایالات متحده آمریکا و ژاپن عملاً مهم‌ترین کشورهای هستند که این قاعده را دارند، به همین جهت گاه از این قاعده، با عنوان «قاعده آمریکایی - ژاپنی»^۴ نیز یاد می‌شود (Wilson, 2005, no 1457: said: Ibid: P5) ولی باید گفت در کشورهای دیگر نظیر چین نیز این قاعده مجری می‌باشد. پرداخت هزینه‌های مربوط به دادرسی مدنی در حقوق آمریکا نیز

1. American Rule.
2. English or British Rule.
3. American "No-Way" Cost Rule.
4. American-Japanese Rule.

به مانند سایر نقاط جهان به عهده بازنده است، هر چند که حق الوکاله و کیل و حق الزحمه کارشناس منتخب طرفین چنان که خواهیم گفت از این امر مستثنی هستند. مطابق نظر تئودر سدگویک (Theodor Sedgwick)، نخستین کارشناس آمریکا در زمینه خسارت، این که فرد بازنده باید به فرد برنده به خاطر هزینه‌های دادرسی غرامت دهد، مسئله‌ای ذاتی در برقراری عدالت محسوب می‌شود. با این حال هزینه وکیل در ایالات متحده آمریکا به این شکل نیست و پرداخت آن به عهده محکوم علیه نبوده و هر طرف عهده‌دار حق الوکاله وکیل خویش است (Maxeiner, 2010: 1). در واقع، این امر که قاعده آمریکایی به قاعده عدم پرداخت خسارت دادرسی توسط محکوم علیه به محکوم له شهرت یافته، راجع به مهم‌ترین قسم این خسارت یعنی حق الوکاله وکیل است. بنابراین قاعده پایه در پرداخت هزینه‌های دادگاه وکیل و کارشناس متفاوت است.

در مورد هزینه‌های دادگاه، طرف محکوم علیه تمام هزینه‌های طرف محکوم له را پرداخت می‌کند و تنها در موارد استثنایی، تخفیفی در آن وجود دارد؛ از سوی دیگر، هزینه وکیل و کارشناس منتخب طرفین مشمول قواعد دیگری است. با این توضیح که تنها در موارد استثنایی طرف محکوم علیه باید هزینه وکیل طرف محکوم له را پرداخت نماید. حق الزحمه کارشناس طرف برنده نیز اصولاً قابل جبران نیست و تنها در موردی که دادگاه اقدام به انتصاب کارشناس می‌نماید، چنین هزینه‌ای قابل جبران است (Ibid).^۱

چنانکه قاعده ۵۴ از قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال اصلاحی در سال ۲۰۱۰ نیز بین دو نوع هزینه قائل به تفصیل است. در خصوص هزینه‌های راجع به دستگاه قضایی، شخص بازنده بایستی هزینه‌های مربوط به شخص برنده را جبران نماید لیکن در رابطه با هزینه استخدام وکیل و حق الوکاله و کلاهی انتخابی، هر طرف باید هزینه وکیل خود را شخصاً متقبل گردد. به نظر برخی حقوقدانان آمریکایی، عدم پرداخت خسارت برای هزینه وکیل طرف محکوم له که با عنوان «قاعده آمریکایی» در ایالات متحده آمریکا شناخته می‌شود، در واقع «قاعده» نیست؛ زیرا این امر به ندرت در قوانین موضوعه و تصمیمات دادگاه‌ها انعکاس یافته است؛ به

۱. در حقوق انگلیس و آمریکا، کارشناسی اصولاً در عداد شهادت قرار گرفته است و هر يك از طرفین دعوا می‌توانند از شهود کارشناس، استفاده نمایند لیکن در حقوق آمریکا هر چند هزینه شاهد عادی و شاهد کارشناس منتصب از سوی دادگاه از محکوم علیه قابل مطالبه است ولی هزینه شاهد متخصص (کارشناس) منتخب طرفین را نمی‌توان از محکوم علیه مطالبه نمود.

همین جهت آن را «رویه عدم پرداخت خسارت»^۱ نامیده‌اند (Ibid: P3).

این قاعده از منظر کانون وکلای آمریکا بسیار مهم تلقی می‌شود و تنها عیب آن از دیدگاه آنان این است که وکلا باید از قبول دعاوی که در آنها احتمال صدور حکم به نفع موکل اندک است، امتناع کنند. این قاعده بدین معناست که هنگامی که وکلا بازنده می‌شوند، موکلین آنها دیگر هزینه مضاعفی را که طرف مقابل به آنها تحمیل خواهد کرد، به دوش نکشند و هنگام در نظر گرفتن مدارک و سایر سؤالاتی که از طرف مقابل پرسیده می‌شود، وکلا نباید نگران هزینه ای، جز خواسته و هزینه‌هایی که خود طلب می‌کنند، باشند.

الف - مبانی قاعده عدم پرداخت خسارت

مهم‌ترین مبنایی که برای قاعده عدم پرداخت خسارت مطرح شده، فراهم کردن سهولت دسترسی به دادگاه برای افراد کم بضاعت و ریسک‌گریز است. دیوان عالی کشور آمریکا نیز این مبنا را در پرونده شرکت فلیشمن دیستیلینگ علیه شرکت مایر بروینگ (۱۹۶۷)^۲ تأیید نموده و در شرح آن بیان داشته: «از آنجا که دادخواهی در بهترین حالت با تردید همراه است، هیچ فردی نباید فقط به خاطر دفاع از خود یا تعقیب دعوا مجازات شود... اگر مجازات ناکامی شامل پرداخت حق‌الوکاله طرف مقابل نیز بشود، افراد بی‌بضاعت ممکن است به طرز ناعادلانه از اقدام برای محقق کردن حقوق خود دلسرد شوند». بنابراین پرداخت خسارت به طرف پیروز، مدعی در شرف اقامه دعوا ولی بدون احتمال پیروزی قطعی را از دادخواهی دلسرد می‌کند (Ibid: P4). فرض وخیم‌تر این است که چنین خواهانی اقدام به دادخواهی می‌کند ولی طرف مقابل وی هزینه فراوانی را صرف می‌کند و در نهایت خواهان شکست خورده و مجبور به پرداخت حق‌الوکاله طرف مقابل خود می‌شود. منطق دیگر این قاعده این است که در ایالات متحده، قوانین عمومی برای تخصیص حق‌الوکاله بین طرفین متناسب با مبلغ مورد مناقشه وجود ندارد. دیوان عالی کشور آمریکا در پرونده شرکت فلیشمن دیستیلینگ علیه شرکت مایر بروینگ (۱۹۶۷)، مخالفت خود با قاعده پرداخت هزینه توسط محکوم علیه را این گونه بیان کرده است که: «زمان، هزینه و مشکلات اثبات حقانیت در دادخواهی و این سؤال که چه چیزی حق‌الوکاله منطقی را تشکیل می‌دهد، بار قابل ملاحظه‌ای را به نظام قضایی تحمیل می‌کند» (Ibid: P4).

از جمله ریشه‌های دیگر این قاعده را می‌بایست تا حدودی به تمایل وکلای آمریکایی

1. No-Indemnity Practice.

2. Fleishmann Distilling Corp. v. Maier Brewing Co (1967).

به جدا دانستن دعوای حقوقی از حقوق و وظایفی دانست که خود دعوای حقوقی، آنها را تعیین می‌کند. آنها به جای اینکه پرداخت خسارت را پیامدی طبیعی از تعیین قضایی مبنی بر اینکه حق با یک طرف است نه طرف دیگر بدانند، آن را مجازاتی تحمیلی به خاطر انتخاب نظام قضایی برای تعیین طرف حق می‌دانند. آنها بر این باورند که پرداخت خسارت، مسئولیت محض را در دادخواهی یا دفاع از یک مطالبه ناموفق، تحمیل می‌کند (Rowe, 1998: 317). تا آنجا که برخی قاعده عدم پرداخت خسارت در آمریکا را نماد سلطه و کلا بر نظام قضایی آمریکا می‌دانند؛ زیرا این قاعده سبب تورم پرونده و قبول پرونده‌ها توسط وکلا می‌شود. چنانکه ماکس راینشتاین (Max Rheinstein) نیز علت اصلی تفاوت‌های اساسی میان حقوق عرفی و حقوق رومی و ژرمنی را به «تنوع افراد اداره و هدایت‌کننده نظام قضایی» می‌داند (Maxeiner, P27).

برخی از اساتید آیین دادرسی مدنی آمریکا، معتقدند تفاوت این نظام با نظام‌های دیگر از فرهنگ حقوقی ناشی نمی‌شود بلکه ریشه در تفاوت‌های فرهنگ عمومی دارند که شامل اختلافات در مجموعه ارزش‌ها و مفاهیمی است که توسط افراد تشکیل دهنده جامعه آمریکا به اشتراک گذاشته می‌شوند (Ibid).

ب- استثنای قاعده عدم پرداخت خسارت؛ قوانین انتقال دهنده هزینه به صورت یک طرفه بیشتر استثنای قاعده عدم پرداخت خسارت در آمریکا از تصمیمات قضایی نشئت نمی‌گیرد، بلکه ناشی از قوانین مصوب و موافقت طرفین است. حقوقدانان آمریکایی دادرسی‌های پیش مرافعه الزامی، توافق‌ها در زمینه تخصیص هزینه‌های دادرسی و حق الوکاله، وکالت از جانب خود^۱ و قوانین انتقال دهنده هزینه به صورت یک طرفه را از جمله استثنای قاعده عدم پرداخت خسارت برشمرده‌اند لیکن آنچه بیشتر نیازمند تبیین می‌باشد، قوانین انتقال دهنده هزینه به صورت یک طرفه است.

گفته می‌شود که در آمریکا بیش از دو هزار قانون در زمینه تحمیل استثنای قانونی به قاعده عدم پرداخت خسارت، وجود دارد. در حالی که تعداد کمی از این قوانین، قاعده‌ای عمومی در رابطه با «محکوم علیه خسارت دادرسی محکوم له را می‌پردازد» وضع نموده‌اند و

۱. وکالت از جانب خود به مفهوم پیگیری و دفاع طرفین دادرسی بدون داشتن وکیل در دادگاه‌های آمریکا است.

بیشتر آنها به اصطلاح «هزینه را به صورت یک طرفه انتقال می‌دهند»^۱ در انتقال یک طرفه هزینه، یکی از طرفین استحقاق حق الوکاله را در صورت برنده شدن دارد (معمولاً طرف خواهان)، ولی اگر آن طرف بازنده شود، مطابق روال آن طرف نمی‌تواند بنا به ادعای طرف مقابل ملزم به پرداخت حق الوکاله شود. این استثنای قانونی در قاعده عدم پرداخت، جهت ترغیب به دادخواهی ایجاد شده‌اند (Ibid: P7).

این قوانین را می‌توان در حوزه‌های مختلف از جمله تبعیض نژادی، کنترل جرائم، مالیات و مقررات بازار یافت. این قوانین، منجر به افزایش دادخواهی در مواردی می‌شود که در آنها رسیدگی با بار مالی سنگین غیرمحمول همراه است یا به این خاطر که راه حل مورد نظر غیرمالی است و یا به این خاطر که مبلغ خواسته کم است. این پرونده‌ها اغلب گزینه مناسبی برای وکالت مبتنی بر حق الوکاله مشروط به نتیجه^۲ نیستند؛ زیرا در پایان کار مبلغ کافی جهت پرداخت حق الوکاله به وکلای خواهان وجود ندارد. با ورود انتقال یک طرفه، هزینه لازم برای حق الوکاله تأمین می‌شود. هیچ گونه قانون منحصر به فردی امر به سوق دادن یک طرفه هزینه‌ها نمی‌کند. یکی از نمونه‌های مهم آن، بند ۱ بخش «ی» قانون حقوق رأی دادن مصوب ۱۹۶۵^۳ است که تنها بیان می‌دارد: «دادگاه ممکن است بنا به صلاحدید خود برای طرف برنده یک هزینه منطقی جهت پرداخت حق الوکاله معین کند» (Ibid: P9).

۲-۱. قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه

بسیاری از کشورهای دنیا تحت سیستم «بازنده می‌پردازد»^۴ عمل می‌کنند که به قاعده انگلیسی شهرت یافته است. در خود حقوق انگلستان این قاعده تحت عنوان «هزینه پس از رویداد»^۵ شرح داده شده است. تحت قاعده انگلیسی، طرف بازنده (محکوم علیه) هزینه‌های حقوقی طرف برنده، از جمله حق الوکاله وکیل وی را پرداخت می‌نماید. حکم به پرداخت هزینه‌ها و خسارات و رعایت حدود این قاعده (قاعده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی این کشور) و همچنین، ماده ۵۱ قانون دیوان عالی کشور^۶ به صراحت پیش‌بینی شده است. بحث پیرامون این قاعده، نه تنها اقتضای تبیین این قاعده را دارد (۲-۱)، بلکه باید به مبانی آن نیز پرداخت (۲-۲) و بحث را با ذکر استثنائات آن تکمیل کرد (۲-۳).

1. One-Way Fee Shifting.
2. Contingent Fee.
3. Voting Rights Act of 1965. -42 U. S. C. 1973 1 (e).
4. Loser Pays.
5. Costs Following the Event.
6. Supreme Court Act 1981.

الف - تبیین قاعدهٔ پرداخت خسارت توسط محکوم علیه

بند «الف» قسمت دوم بند ۳ قاعدهٔ ۴۴ آیین دادرسی مدنی انگلستان^۱ مقرر می‌دارد: «اگر دادگاه تصمیم بگیرد در مورد هزینه‌ها دستور صادر کند؛ (الف) قاعدهٔ کلی این است که به طرف بازنده (محکوم علیه) دستور داده می‌شود تا هزینه‌های طرف برنده (محکوم له) را پرداخت کند». البته قسمت «ب» این مقرر تأکید می‌نماید: «دادگاه ممکن است دستور دیگری صادر کند». همچنین قسمت سوم بند ۳ قاعدهٔ فوق، برخی از این دعاوی را مشمول این قاعده قرار نداده و بیان می‌دارد: «قاعدهٔ عمومی بر مراحل دادرسی ذیل اعمال نمی‌شود:

(الف) دعاوی در دادگاه تجدید نظر در مورد درخواست یا تجدید نظر صورت گرفته در ارتباط با دعاوی در بخش خانواده؛^۲ یا (ب) دعاوی در دادگاه تجدید نظر از حکم، تصمیم، رأی یا دستور صادر شده در رسیدگی‌های امور حسبی^۳ یا امور خانواده».^۴

مادهٔ ۶۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز اقسام هزینه‌ها و خسارات دادرسی را بر شمرده است و در مادهٔ ۶۹۶ مقرر می‌دارد، مادام که قاضی به موجب تصمیمی موجه طرف دیگر را مسئول پرداخت تمام یا بخشی از هزینه‌ها ندانسته است، محکوم علیه مسئول پرداخت هزینه‌ها است و دادگاه‌های این کشور تأکید کرده‌اند که اصل بر پرداخت خسارت از سوی محکوم علیه بوده و مسئول دانستن محکوم له استثنائاً مجاز است (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۱۶۵).

در برخی نظام‌های حقوقی نظیر اسکاتلند نیز تعیین میزان هزینه متعلق به طرف محکوم له را به مأمور قضایی مجرب واگذار می‌کنند و مبلغی که او تعیین می‌کند، اغلب کمتر از میزانی است که محکوم له می‌بایست به وکیل خود پرداخت کند. وضعیت معمول در حقوق اسکاتلند این است که طرف بازنده هزینه‌های قانونی طرف برنده را به عنوان مالیات^۵ که «اختصاص هزینهٔ دادرسی بر اساس طرف حاکم»^۶ نامیده می‌شود، پرداخت خواهد کرد. رأی قضایی در

1. Rule 44. 2. (2) (a) Civil Procedure Rules 1998.

2. Family Division.

3. Probate Proceedings.

4. Family Proceedings.

«رسیدگی‌های خانواده» از دعاوی «بخش خانواده» متمایز می‌باشد. مورد نخست در قلمرو دادگاه مجیستر یست (پایین) است و مورد اخیر در قلمرو دادگاه عالی عدالت، که صلاحیت رسیدگی به پرونده‌های مهم و صلاحیت نظارتی بر دادگاه‌های فرودست را دارد و دارای سه بخش، پادشاهی، مهرداد سلطنتی و خانواده است.

5. As Taxed.

6. A Party and Party Basis.

اسکاتلند دلالت بر این اصل دارد که طرفی که رفتارش، دعوا را ایجاد می‌کند ضرورتاً هزینه‌های دعوا را تحمل کند؛ زیرا حقوق اسکاتلند این مفهوم را پذیرفته که حقوق و خسارات وارده به طرفین در حکم نهایی که به آنها اعلام می‌شود، ستانده می‌شود و این اصل ناشی از قاعده پرداخت خسارت توسط بازنده است (Gordon, 2012: 241).

اصل ۲۵ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز راجع به «هزینه‌ها و خسارات دادرسی» است که قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه را پذیرفته است. بند ۱ این اصل در این خصوص مقرر می‌دارد: «محکوم له اصولاً حق دارد، تمام یا بخش اساسی هزینه‌های متعارف دادرسی را مسترد کند. واژه هزینه در اینجا شامل هزینه طرح دعوا، هزینه‌های کارمندان قضایی مانند مدیران دفاتر، هزینه‌های مربوط به کارشناسی و حق الوکاله و مانند آن می‌شود» (The American Law Institute, 2004: 107).

در آمریکا، هرچند هر طرف مسئول حق الوکاله وکیل خویش می‌باشد، لیکن ایالت آلاسکا،^۱ از قاعده انگلیسی، بازنده می‌پردازد، تبعیت می‌نماید و در این ایالت، برخلاف سایر ۴۹ ایالت دیگر آمریکا، قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه همچنان مجری است. قاعده مدنی ۸۲ آلاسکا^۲ نیز مقرر نموده بود که بازنده قسمتی از حق الوکاله وکیل برنده را در هر طبقه از دعاوی مدنی می‌بایست پرداخت نماید. در خصوص اینکه چرا آلاسکا بر رویکرد انگلیسی انتقال هزینه، جدا از سایر ایالات آمریکا، باقی مانده، پاسخ روشنی وجود ندارد. به نظر می‌رسد آلاسکا در مسیر وقایع تاریخی با یک تصمیم هوشیار، قاعده آمریکایی را رد نموده است (Di Pietro & Teresa: 38).

ب- مبانی قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه

برای این قاعده دو مبنا ذکر شده که نخستین آن دو بر اساس منطق حقوقی در تخصیص هزینه‌ها و دومی بر اساس سیاست حمایتی از اقشار ضعیف برای دسترسی به عدالت توجیه می‌شوند:

ب-۱. منطق حقوق^۳ در تخصیص هزینه‌ها

هدف از دادخواهی مدنی تعیین حقوق و وظایف طرفین دادرسی مدنی مطابق با قانون است. تعیین حقوق و وظایف طرفین، اختلافات آنها را حل و فصل خواهد کرد. از این منظر طرف‌هایی که حق به آنها در دادخواهی مدنی داده می‌شود، نباید مخارج این گونه تصمیمات را به دوش کشند. حق

1. Alaska.

2. Alaska Civil Rule 82.

3. Rights.

با آنهاست و طرف مقابل آنها خطا کرده است. طرف مقابل می‌توانست از حقوق مورد ادعای خویش بگذرد ولی این گونه عمل نکرد و طرف حق را وادار به ورود در دعوا نموده است. عدم پرداخت غرامت به طرف حق بابت این هزینه‌ها، به طرف بازنده قدرت از بین بردن ارزش آن حقوق را می‌دهد. این در حالی است که مخالفان قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه، اغلب دادخواهی را جدا از حقوق پایه‌ای می‌دانند که توسط آن تعیین می‌شود (Maxeiner, 2010: 28).

قاعده پرداخت هزینه توسط محکوم علیه در بسیاری از نظام‌های قضایی دنیا به رسمیت شناخته می‌شود؛ زیرا این قاعده تخصیص و تقسیم هزینه‌های دعوا و حق‌الوکاله را مشخص می‌کند. در تاریخ حقوق آمریکا نیز این قاعده توسط دیوید دودلی فیلد^۱ و تئودور سد گوئیک^۲ که به ترتیب به دادرسی مدنی آمریکا و به قواعد پرداخت خسارت و نحوه تفسیر آن شکل دادند، به رسمیت شناخته می‌شد. سد گوئیک بحث خود را با این سؤال مطرح می‌کند که آیا محکوم له نباید به خاطر رنجش و تأخیری که طرف بازنده به او تحمیل می‌کند، خسارت دریافت کند؟ وی معتقد است باید چنین خسارتی توسط محکوم علیه به محکوم له داده شود، خواه این خسارت ناشی از پافشاری به یک خواسته باشد یا ناشی از دادخواهی برای یک ادعای بی‌اساس (Sedgwick, 2010: 5).

سدگوئیک به دنبال ایجاد حالت بهتری برای نظام پرداخت هزینه توسط محکوم علیه در نیویورک بود. او پیشنهاد خود را بر سه اصل اساسی استوار ساخت که می‌توانست به قواعد امروزی آمریکا شکل دهد:

۱- طرف بازنده باید تمام مخارج دادرسی را پرداخت کند. سدگوئیک این امر را «قاعده‌ای ذاتی در عدالت»^۳ می‌داند. ۲- این مخارج باید «عادلانه» باشند، به این معنا که این هزینه‌ها باید متناسب با «یک وکیل معتبر» باشند و نه یک وکیل با قابلیت‌های فوق‌العاده. ۳- طرف بازنده تنها باید «توان آنچه را که انجام داده است، پرداخت کند و نباید بیش از حد لازم جهت تضمین یک نتیجه عادلانه عمل کرد». نظام قضایی نباید انگیزه‌ای برای کار بی‌فایده ایجاد کند (Ibid: P35).

قانون فیلد در زمینه دادرسی مدنی^۴ نیز که در نیویورک در سال ۱۸۴۸ به تصویب رسید، دو اصل کلیدی را اتخاذ نمود: نخست، آزادی عمل و کالا در توافق بر حق‌الوکاله با موکلین خویش و دوم، قاعده پرداخت خسارت توسط بازنده. اصل نخستین در این زمینه، در ماده ۲۵۸ این قانون،

1. David Dudley Field.
2. Theodore Sedgwick.
3. Rule of Inherent Justice.
4. The Field Code of Civil Procedure.

ذکر شده بود که تمام قوانینی را که حق الوکاله را تعیین یا تنظیم می‌کردند باطل اعلام کرد و تأکید نمود که میزان حق الوکاله می‌بایست با توافق تلویحی یا علنی طرفین تعیین گردد. مطابق اصل دوم نیز، از آنجا که طرف محکوم علیه به طرز ناعادلانه به طرف مقابل خویش ضربه زده است، می‌بایست بدین خاطر به وی خسارت دهد (Maxeiner, 2010: 31).

ب-۲. دسترسی به عدالت منطقی

موافقان قاعده عدم پرداخت خسارت در آمریکا بیان می‌کنند که این قاعده به افراد فقیر در دادخواهی کمک می‌کند و از دسترسی به نظام قضایی عادلانه صیانت می‌کند. ارزشیگ^۱ به منطق تحریف شده این ادعا از منظر نظام قضایی اشاره می‌کند و معتقد است به جز در حالتی که تصمیمات اشتباه نظام قضایی بیش از تصمیمات درست آن است، به ازای هر فرد با ادعای مردد که قاعده عدم پرداخت خسارت وی را به طرح دادخواهی ترغیب می‌کند، افراد بیشتری با ادعاهای بجا و شایسته از گرفتن حقوق کامل خود منع می‌شوند.

در حالی که روش‌های مناسب‌تری برای افزایش انگیزه به استفاده از عدالت وجود دارد و برخی صاحب نظران آمریکایی نیز آنها را شناسایی کرده‌اند. در آثار این حوزه، بیشتر به معاضدت حقوقی^۲، بیمه وقایع حقوقی^۳ و رویه وکالت از جانب خود اشاره می‌شود. در حال حاضر تنها چیزی که در ایالات متحده آمریکا، باقی مانده است، ضعیف‌ترین حالت این اشکال مختلف است. این در حالی است که اکثر کشورهای پیرو قاعده پرداخت خسارت توسط محکوم علیه منابع بیشتری را به یک یا چند مورد از این رویکردها در مقایسه با ایالات متحده اختصاص می‌دهند. چنانکه انگلستان در اصلاح کمک حقوقی، به این مسئله پی برد که مهم‌ترین وظیفه در اصلاح دسترسی به عدالت، کاهش مخارج است (Ibid: 29).

پیشنهادی نیز توسط اکثریت جمهوری خواهان در سال ۱۹۹۵ با عنوان «قرارداد با آمریکا»^۴ مطرح شده بود که به موجب آن طرف بازنده تمام یا قسمتی از حق الوکاله طرف برنده را در دعای حقوقی بپردازد که این پیشنهاد حتی به تصویب مجلس نمایندگان نیز رسید ولی به دلیل مخالفت احزاب و جبهه‌های گوناگون با آن در نهایت شکست خورد، از جمله مخالفت کانون و کلا که نگران حق الوکاله و کلا بود؛ زیرا قاعده عدم پرداخت خسارت، سبب کاهش ریسک

1. Ehrenzweig.

2. Legal aid.

3. Legal Event Insurance.

4. Contract with America.

مردم در مراجعه به وکیل و بالتبع رونق بازار وکالت است، مخالفت گروه‌های حمایت از مصرف‌کننده که قاعدهٔ پرداخت خسارت توسط بازنده را روشی برای محدود کردن مبلغ قابل جبران می‌دانستند و از جانب گروه‌های تجاری که نگران اتفاقات غیرمترقبه بودند.

ج) استثنای قاعدهٔ پرداخت خسارت توسط محکوم علیه؛ سوء استفاده از دادرسی

اگرچه قاعده این است که محکوم له استحقاق استرداد هزینه‌های دادرسی را دارد ولی این حکم مربوط به شرایط عادی است. از این رو دادگاه در موارد استثنایی می‌تواند از صدور حکم به پرداخت خسارات دادرسی به نفع محکوم له امتناع ورزد و یا دست کم او را مستحق دریافت بخشی از این هزینه‌ها بداند و هزینه‌هایی را که عادتاً و مطابق قواعد مربوط، وی مستحق دریافت آنها است را به شکل بسیار سخاوتمندانه یا سختگیرانه محاسبه کند.

بند ۲ مادهٔ ۲۵ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، در این باره مقرر می‌دارد: «استثنائاً در صورت وجود جهات موجه و روشن، دادگاه می‌تواند میزان هزینه‌هایی را که محکوم له استحقاق دریافت دارد، محدود کند یا از صدور حکم به پرداخت آن امتناع ورزد. دادگاه می‌تواند بازپرداخت این هزینه‌ها را به میزانی که می‌باید در این قبیل دعاوی انجام شود، محدود کند. همچنین می‌تواند محکوم لهی که به مسائل غیرمرتبط در دعوا استناد کرده یا اینکه در جریان دادرسی از آیین دادرسی سوء استفاده نموده را از دریافت آن هزینه محروم نماید. هنگامی که دادگاه به این گونه ضمانت اجراها در خصوص هزینه توجه می‌کند، می‌تواند به تقصیرات ارتكابی هریک از طرفین در جریان رسیدگی استناد نماید» (The American Law Institute, 2004: 107).

البته چون این قسمت از اختیارات دادگاه استثنایی هستند، بنابر قاعدهٔ دادگاه ناگزیر است، تصمیم خویش را توجیه نماید؛ برای مثال اگر محکوم علیه برای اطالۀ دادرسی به طرح دعاوی بی‌منا توسل جوید یا از ارائهٔ اصول اسنادی که در اختیار اوست، خودداری کند یا محکوم له با دادن نشانی اشتباه مانع از ابلاغ واقعی به طرف مقابل شده باشد یا خواسته را به صورت غیر واقعی و به گونه‌ای تقویم کند که مانع اجرای حق پژوهش خواهی طرف مقابل گردد یا با پژوهش خواهی واهی موجب اطالۀ دادرسی شود، دادگاه می‌تواند با استناد به بند ۲ این اصل این قبیل اقدامات را تقصیر و سوء استفاده از حق تلقی کرده و در صدور حکم به هزینه دادرسی این عوامل به نفع محکوم علیه به شکلی دیگر تصمیم‌گیری کند (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۱۶۵-۱۶۶).

در انگلستان مطابق بند «الف» قسمت ۴ بند ۳ مادهٔ ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی سوء رفتار محکوم له ممکن است، موجب عدم صدور حکم به پرداخت خسارات و هزینه‌ها به نفع وی شود. با

وجود این، سوء رفتار باید مربوط به جریان دادرسی باشد و رفتار ناشایست محکوم له در خارج از جریان دادرسی نمی‌تواند مبنایی برای محرومیت وی محسوب شود. مطابق قسمت ۵ بند ۳ ماده ۴۴ قانون یاد شده، در این راستا دادگاه می‌تواند به رفتار طرفین قبل از رسیدگی و در جریان آن به نحوه ادعا و دفاع طرفین توجه کند و نیز این که آیا خواهان در طرح دعوا اغراق کرده است یا خیر؟ از سوی دیگر در حقوق انگلیس، امتناع محکوم له از شرکت در طرق جایگزین حل و فصل اختلافات مانند داوری و میانجیگری همانند بند ۳ اصل ۲۴ می‌تواند موجب محرومیت وی از دریافت هزینه‌ها شود، به ویژه هنگامی که مراجعه به این شیوه‌ها مورد تصمیم دادگاه بوده است.^۱ در واقع در این حالت، محرومیت از دریافت خسارت حاصل بی‌توجهی طرفین به تعهد حل و فصل دعاوی در خارج از دادگستری است که این قانون خواسته است، آن را نهادینه کند. با وجود این در انگلستان نیز محرومیت محکوم له از استرداد خسارات و هزینه‌ها امری استثنایی است و بار اثبات جهات موجه آن بر عهده محکوم علیه قرار دارد. بر اساس رویه قضایی این کشور و به ویژه دیدگاه قاضی لایتمن^۲ معیار در اینجا انتظار معقول و متعارف پیروزی در دعوا و نیل به نتیجه است. از این رو اگر شخصی به این عذر که عرفاً احتمال نیل به نتیجه در آن زمان و اوضاع و احوال وجود نداشته، از شرکت در میانجیگری امتناع ورزد، عمل او نامعقول و نامتعارف محسوب نمی‌شود (همان: ۱۶۷).

۲. آثار قاعده اساسی بر نظام دادرسی مدنی

پذیرش هر یک از قواعد حاکم بر دادرسی مدنی واجد آثاری بر حقوق دعاوی کشورهای متبوع آن قاعده دارد که برخی از مهم‌ترین آثار آن به شرح ذیل بررسی می‌شود:

۱-۲. تأثیر بر صدور خسارت تنبیهی

بسیاری از دادگاه‌های آمریکایی، با لحاظ قواعد هزینه و حق الوکاله، به صدور خسارت تنبیهی مبادرت می‌کنند تا به این ترتیب رأی به چنین خساراتی را توجیه نمایند. به دیگر سخن خسارات تنبیهی برای بازپرداخت حق الوکاله و کیل و هزینه‌های دیگر کاربرد دارند. همان طور که

۱. بند ۳ اصل ۲۴ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی: «طرفین خواه پیش از آغاز رسیدگی و خواه پس از آن، باید به نحو معقول و متعارف جهت تحقق صلح و سازش همکاری کنند. دادگاه در تصمیم خود درباره هزینه دادرسی می‌تواند به امتناع نامعقول و نامتعارف یک طرف در همکاری یا به رفتار آمیخته با سوء نیت او در جریان تلاش برای صلح و سازش استناد کند».

2. Lightman J.

توضیح داده شد در برخی نظام‌های دادرسی مدنی محکوم^۱ له می‌بایست حق الوکاله وکیل خویش را خود بر عهده گیرد؛ بنابراین دادگاه‌ها با رأی به خسارت تنبیهی این نقیصه را جبران می‌نمایند. در انگلستان چنین بحثی امکان‌پذیر نیست. بنابراین در این بررسی تعجب‌آور نیست که یکی از تفاوت‌های مشخص بین حقوق شبه جرم آمریکایی و بریتانیایی اساساً در دسترس بودن بیشتر خسارت‌های تنبیهی در آمریکا است.

تفاوت فاحش دیگر بین حقوق خطا در آمریکا و انگلیس اساساً مربوط به خسارت درد و رنج^۱ بیشتر می‌باشد که در آمریکا قابل بازپرداخت هستند. چیزی که باعث برجسته شدن این نکته می‌شود، این است که اکثر آسیب‌های بزرگ در دعوی صدمه شخصی در دنیای حقوق عمومی بسیار شبیه یکدیگر هستند. ولی ریشه این رویکرد سخاوتمندانه‌تر نسبت به درد و رنج را می‌توان به آسانی در این مطلب گسترده جستجو کرد که یکی از مقاصد اصلی آسیب‌های درد و رنج در آمریکا پرداخت کامل خسارت به خواهان با توجه به آسیب‌های خاص یا مالی است، در حالی که ایجادکننده یک نوع اضافی از آسیب‌ها است که برای پرداخت حق الوکاله مشروط وکیل کافی است و قواعد خسارات دادرسی به طور تلویحی در حقوق دعاوی اثر می‌گذارد. در انگلستان چنین سنجش گسترده‌ای لازم نیست؛ زیرا ادعای وکیل برای جبران به موکلش محدود به همان بخشی از حق الوکاله‌اش می‌باشد که به وسیله طرف بازنده جبران نشده است. بنابراین در انگلستان خسارت‌های درد و رنج بسیار متعادل‌تر هستند و مقدار عددی متناسب بر آنها معین شده است (S. Prichard, 1998: 461).

۲-۲. تأثیر بر دعاوی گروهی

دعای گروهی،^۲ دعایی است که برای طرح ادعای مشترک، از سوی افراد متعدد علیه خواننده واحد اقامه می‌گردد و به حکم قانون، این افراد، نماینده یا قائم مقام سایر ذی نفعان تلقی می‌شوند. این اشخاص اصالتاً از طرف خود و به نیابت از دیگران در دعوا دخالت خواهند داشت. در چنین دعوی، خواهان اقامه‌کننده دعوا^۳ می‌تواند با وکیل خود، قرارداد مشروط منعقد کند. بدین ترتیب که اگر ادعای وی رد شد حق الوکاله‌ای به وکیل تعلق نگیرد و اگر حکم به سود وی صادر گردید، چند برابر معمول یا درصدی از محکوم به، به وی تعلق گیرد. این توافق در صورت تأیید دادگاه نسبت به تمام ذینفعان (اعم از آنکه در دعوا شرکت داشته باشند یا خیر) الزام‌آور است. همچنین

1. Pain and Suffering damages.
2. Class Action.
3. Representative Plaintiff.

در دعوی مزبور، لازم نیست خواهان مبلغ دقیق خواسته خود را ذکر کند بلکه همین که علی الحساب آن را تقویم کند، کافی است (محسنی، غفاری فارسانی و شوسی نسب، ۱۳۹۱: ۱۶۳). در حقوق آمریکا، ماده ۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی فدرال آمریکا و بخش ۱۱۴ از بخش ۲۸ مجموعه قوانین ایالات متحده^۱ و همچنین قانون منصفانه دعوی گروهی مصوب سال ۲۰۰۵^۲ شرایط دعوی گروهی را به تفصیل شرح داده‌اند.

باید توجه داشت که دعوی گروهی شایع در ایالات متحده، خود یکی از اقسام دعوی جمعی است که در کشورهای اروپایی دارای ویژگی‌های خاص خود است. چنانکه دعوی گروهی^۳ شایع در اروپا با دعوی گروهی مذکور در ایالات متحده متفاوت است. در این قسم دعوی جمعی، ادعای شخصی هر ذی نفع در یک دعوا جمع شده و به طور یک جا و با یک رسیدگی واحد در مورد همه آنها اتخاذ تصمیم خواهد شد.

بنابراین، هر مدعی لزوماً باید ادعای خود را صراحتاً مطرح نموده و در دعوا مستقیماً دخالت نماید. حکم صادره در این دعوا نسبت به اشخاصی که وضعی مشابه با مدعیان دارند اما به آنها نپیوسته‌اند، هیچ گونه اثری ندارد. در انگلستان وفق ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی دعوی گروهی به این نحو پذیرفته شده است (همان: ۱۶۴).

مطابق قوانین آمریکا از آنجا که هر طرف موظف است حق الوکاله و کیل خویش را پرداخت کند، به همین دلیل در صورت بازنده شدن در دعوی گروهی، مسئولیتی بابت حق الوکاله طرف برنده که معمولاً خوانده واحدی است، متصور نیست؛ بنابراین دعوی گروهی به دلیل وضعیت قواعد هزینه دادرسی به طور فعال پیشنهاد می‌شود. برعکس در انگلستان دعوی گروهی به واسطه قواعد هزینه مرتبط با دعوی گروهی، قابل دسترس نبودن کمک حقوقی، ممنوع بودن حق الوکاله مشروط و عدم وجود شرکت‌های منفعت عمومی اصولاً نادر هستند (Ibid: Pp459-460).

۳-۲. اصول و قواعد قانونی جدید

اساس حقوق آمریکا، مبتنی بر رویه قضایی بوده و گذشت زمان و صدور آرای کثیر و گوناگون، سبب ایجاد قواعد حقوقی متعدد و جدید می‌شود. قاعده آمریکایی، برای وکیلان مسیری ایجاد می‌کند تا آنها بتوانند ادعاهای تحریک‌آمیز و جدید بیشتری ارائه کنند. ادعاهایی جدیدی که احتمال

1. Chapter 114, Title 28 U. S. Code.

2. Class Action Fairness Act 2005.

3. Group Action.

موفقیت آنها نیز در بسیاری از موارد، بسیار اندک است ولی به دلیل فقدان ریسک ناشی از پرداخت حق الوکاله و حق الزحمه کارشناس منتخب طرفین، اصحاب دعوا و وکلای ایشان تمایل به طرح دعوا در خصوص آنها دارند. این امر در بسیاری از پرونده‌ها سبب ایجاد رویه‌ها، نظریه‌ها، اصول و قواعد نوظهوری می‌گردد که در آمریکا و کشورهای تابع نظام عدم پرداخت خسارت بسیار بیشتر از کشورهای تابع قاعده انگلیسی است. هرچند که عملاً بسیاری از این ادعاهای جدید در مرحله تجدیدنظر محکوم می‌شوند ولی باید در نظر داشت که تعدادی از این تصمیمات در این مرحله تأیید و سبب ایجاد و توسعه نظریات جدید می‌گردند (Ibid: Pp465-466).

۴-۲. طرح دعاوی مطمئن و نامطمئن

برای دادگاه‌های انگلیسی با توجه به قاعده خسارت دادرسی مورد پذیرش آنها، دلایل کمتری برای ترس از این وجود دارد که اجازه بدهند، یک دعوا از نوع خاص لزوماً منجر به طرح دعاوی زیادی شود که بسیاری از آنها نادرست خواهند بود. به طور قاطع‌تر، دادگاه‌های آمریکایی، بایستی بیم داشته باشند که با این کمکی که سیستم آمریکایی به دعاوی کم احتمال می‌کند که به نظر برخی مؤلفین آمریکایی به «باز کردن دروازه‌های سیل»^۱ تشبیه گردیده، ممکن است منجر به ایجاد دعاوی ناشایست دیگر از همان نوع شود. در مقام مقایسه در انگلستان دادگاه می‌تواند بر خود قواعد خسارت دادرسی، تکیه کند تا دعواهای کم احتمال یا نادرست را سست نماید و وکلا را تشویق نماید تا فقط ادعاها و پرونده‌های نسبتاً پر احتمال را مطرح نمایند. بنابراین در باز کردن دروازه به سمت یک دعاوی جدید، ترس دروازه‌های سیل در بریتانیا باید نسبت به این ترس در آمریکا، کمتر باشد؛ برای مثال در حوزه جبران خسارت به دلیل پریشانی ذهنی تحمیل شده از روی بی‌احتیاطی، دادگاه‌های انگلیسی و کشورهای مشترک المنافع در دهه گذشته، در تعادل بوده‌اند، که توجیه آن، در قواعد محدودکننده مسئولیت، در نگرانی در مورد آزادسازی دعوا از ادعاهای مشکوک، نهفته است (Ibid: P466).

در انگلستان، خواهان‌ها تشویق می‌شوند تا دعاوی نسبتاً قوی و مطمئن یعنی پرونده‌های با امکان موفقیت بالا را طرح نمایند؛ زیرا قاعده انگلیسی، با انتقال هزینه‌ها، خطرات دعوا را افزایش می‌دهند و همچنین ارزش مورد انتظار دعوا را برای خواهان در پرونده‌هایی که احتمال پیروزی در آن وجود دارد، افزایش می‌دهد؛ در نتیجه در انگلستان به خواهان‌ها پیشنهاد می‌شود

1. Opening of the Floodgates.

که از طرح پرونده‌هایی که نسبتاً جدید یا دارای ریسک هستند، پرهیز کنند و پرونده‌های با احتمال کم در انگلستان نسبت به آمریکا از جذابیت کمتری برخوردار می‌شوند. حتی به نظر برخی اگر رفتار طرفین دعوا در تجدیدنظرخواهی از آرا بررسی گردد، از آنجا که دعوای انگلیسی دارای ویژگی ادعاهای نسبتاً قوی‌تری است؛ یعنی پرونده‌های جدید کمتری نسبت به آمریکا طرح می‌شود؛ در نتیجه با توجه به این موضوع و تجربه دعوای، در انگلستان تجدیدنظرخواهی‌های کمتری نسبت به آرای صادره دادگاه‌ها صورت می‌گیرد (Ibid: P467). علاوه بر آن، همان طور که سابقاً بیان گردید رأی‌های مخالف کمتری در مرحله تجدیدنظر وجود خواهند داشت.

۳. وضعیت قاعده پرداخت خسارت دادرسی مدنی در حقوق ایران

با نگرش به قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، این تصور ایجاد می‌گردد که حقوق ایران در خصوص خسارات دادرسی مدنی ظاهراً تابع قاعده «بازنده می‌پردازد» است و قاعده عمومی راجع به تعیین مسئول جبران هزینه‌های خصوصی طرف برنده در حقوق ایران، مشابه قاعده حاکم بر کشورهای اروپایی است (حبیبی درگاه، ۱۳۹۲: ۲۳۸). لیکن همان طور که ذیلاً توضیح داده خواهد شد، نظام دادرسی مدنی ما تفاوت‌های بسیاری با کشورهای تابع «قاعده انگلیسی بازنده می‌پردازد» دارد. مقنن در باب نهم قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به بحث «مطالبه خسارت و اجبار به انجام تعهد» پرداخته است. ماده ۵۱۵ قانون مزبور که عملاً نیز در آرای صادره دادگاه‌ها به آن، جهت محکومیت به خسارت دادرسی استناد می‌شود، مقرر می‌دارد که خواهان می‌تواند خسارات ناشی از دادرسی یا تأخیر انجام تعهد یا عدم انجام آن را که به علت تقصیر خوانده وارد شده از وی مطالبه نماید و در ادامه همین حق را برای خوانده در صورت ورود خسارت به وی در صورت عمد خواهان و علم به غیرمحقق بودن دادرسی او قایل شده است.

خواهان جهت استحقاق خسارات دادرسی علاوه بر محکوم له واقع شدن، «تقصیر» خوانده و خوانده جهت استحقاق نسبت به این خسارات علاوه بر محکوم له واقع شدن، «عمد خواهان و علم وی به غیر محقق بودن در دادرسی» را می‌بایست به اثبات برساند. بنابراین مقنن نظر به «قاعده تسبیب» و «نظریه تقصیر» به عنوان مبنای جبران خسارات دادرسی داشته است. در حالی که قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز که قاعده تسبیب را پذیرفته بود، چنین قیودی را مطرح نکرده و نظریه فرض تقصیر را به عنوان مبنا پذیرفته بود. در حالی که در هیچ یک از قواعد انگلیسی و آمریکایی، «تقصیر» شرط نیست. این امر هم بدین جهت است که در حقوق این کشورها، خسارات

دادرسی جزء ضمانات قهری^۱ قلمداد نشده و در قلمرو جبران‌های آیین دادرسی مدنی^۲ است. اثبات «تقصیر خوانده» جهت مطالبه خسارت دادرسی خواهان، بار اثباتی سنگینی را بر خواهان محکوم له، تحمیل می‌نماید و مبنای فرض تقصیر از این جهت منطقی‌تر بود. شرط «عمد و علم خواهان» جهت مطالبه خسارت از سوی خوانده نیز، غیرضروری و واجد ایراد است؛ زیرا خوانده عملاً به جز دعاوی واجد علم و عمد خواهان، در سایر دعاوی استحقاق خسارات دادرسی را با وجود محکوم له بودن، ندارد. بنابراین ملاحظه می‌شود، حقوق ایران با قیود و شروطی «قاعده انگلیسی؛ بازنده می‌پردازد» را پذیرفته است، هرچند که این قید در مورد خوانده آنچنان ثقیل است که می‌توان گفت «قاعده آمریکایی؛ عدم پرداخت خسارت» در مورد وی ممکن است، نتیجه دهد. باید دقت داشت که حقوق ایران، به خصوص در مورد خوانده محکوم له، عملاً حتی فراتر از قاعده آمریکایی پیش رفته است؛ زیرا قاعده آمریکایی صرفاً حکم به پرداخت خسارت حق الوکاله و کیل طرف برنده را توسط محکوم علیه قابل جبران نمی‌داند ولی حقوق ما علاوه بر حق الوکاله، سایر هزینه‌های دادرسی طرف محکوم له را قابل جبران نمی‌داند. علاوه بر آن با فرض پذیرش قیود و شرایط ماده ۵۱۵ در مورد خواهان و خوانده محکوم له، جبران حق الوکاله و کیل طرف محکوم له با قاعده انگلیسی فاصله و تفاوت‌های بسیار دارد؛ زیرا همانطور که سابقاً بیان گردید، در حقوق ایران مقررات حق الوکاله مطابق با آیین نامه تعرفه حق الوکاله، حق المشاوره و هزینه سفر و کلاهی دادگستری و وکلای موضوع ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۵/۴/۲۷ به تفصیل بیان شده است. هرچند مطابق ماده ۱ آیین نامه و ماده ۱۹ لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری، هرچند قرارداد حق الوکاله بین طرفین معتبر است و موکل می‌بایست مبلغ توافق شده را به وکیل بپردازد ولی در مورد محکوم علیه، وی می‌بایست مطابق آیین نامه یاد شده، حق الوکاله طرف محکوم له را پرداخت نماید و همان طور که ماده ۱ آیین نامه تصریح دارد، این قرارداد خصوصی صرفاً بین وکیل و موکل اعتبار دارد. بنابراین با توجه به منطبق با واقع نبودن مبالغ و میزان حق الوکاله این تعرفه با جامعه امروز و کالت، عملاً طرف برنده تنها قسمت ناچیزی از حق الوکاله و کیل خویش را در دعاوی غیرمالی و حتی دعاوی مالی با توجه به وجود سقف حق الوکاله، دریافت می‌دارد. به هر حال در حقوق آمریکا توافق راجع بین وکلا و موکلان می‌تواند بدون محدودیت صورت

1. Tort.

2. Cost and Fee in Civil Procedure.

گیرد، ولی به دلیل رویکرد عدم پرداخت خسارت وکیل بیشتر تمایل بر استفاده حق الوکاله مشروط به نتیجه وجود دارد. برعکس، در حقوق انگلیس نیز عموماً تمام یا قسمت اعظم حق الوکاله پرداختی طرف محکوم له به وکیل قابل استرداد است. ولی در حقوق ایران با وجود مشابهت راه حل با قاعده انگلیسی در بسیاری پرونده‌ها تنها قسمت ناچیز از حق الوکاله وکیل محکوم له از محکوم علیه قابل استرداد است تا جایی که محکوم له و وکیل ایشان تمایلی برای پیگیری این جبران ندارند.

قراردادهای راجع به هزینه‌های دادرسی ممکن است، از طریق تأمین هزینه‌های دادرسی شرکت‌های بیمه دادخواهی که همان قراردادهای تأمین مالی دادخواهی است، حاصل شده یا از طریق قراردادهای مربوط به هزینه‌های دادرسی بین اصحاب دعوا با یکدیگر که مؤید تعیین میزان، شیوه و مسئول جبران هزینه هاست، صورت گیرد.^۱ نوع نخست در حقوق ایران به ندرت مورد پذیرش قرار گرفته است لیکن نوع دوم، با توجه به فراز اخیر ماده ۵۱۵ و ماده ۵۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی^۲ مورد پذیرش است که این امر ناشی از اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی به عنوان یکی از اصول راهبردی دادرسی مدنی است.^۳

نتیجه

در خصوص قواعد جبران خسارت دادرسی مدنی، «قاعده انگلیسی» پرداخت خسارت دادرسی توسط محکوم علیه و «قاعده آمریکایی» عدم پرداخت خسارت دادرسی توسط محکوم علیه، دو قاعده متضادی هستند که در نظام جبران خسارت در دادرسی مدنی مطرح‌اند. از آنجا که در کشور آمریکا و سایر کشورهای تابع قاعده دوم، صرفاً حق الوکاله وکیل محکوم له پرداخت نمی‌شود، شایسته است این قواعد به قواعد پرداخت و عدم پرداخت حق الوکاله نامگذاری شود. در عمل قاعده نخست در بین کشورهای دنیا از مقبولیت بیشتری برخوردار بوده و پذیرش این قاعده نیز ترجیح دارد؛ زیرا دسترسی به عدالت منطقی، حق دادخواهی، حقوق و وظایف ناشی از آن ایجاب می‌کند که طرف بازنده حق الوکاله وکیل طرف برنده را که اغلب بیشترین میزان

1. Jonathan T. Molot, A Market in Litigation Risk, the University of Chicago Law Review, Vol. 76, 2009, Pp 367-379.

۲. ماده ۵۱۷: «دعوایی که به طریق سازش خاتمه یافته باشد، حکم به خسارت نسبت به آن دعوا صادر نخواهد شد. مگر اینکه ضمن سازش نسبت به خسارت وارده تصمیم خاصی اتخاذ شده باشد».

۳. جهت مطالعه بیشتر رجوع شود به؛ مجید پور استاد، اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۳، ۱۳۸۷، صص ۹۷-۱۲۵.

چنین خسارتی را تشکیل می‌دهد، جبران نماید.

حقوق ایران هر چند به ظاهر راه حلی مشابه «قاعده انگلیسی» پرداخت حق الوکاله وکیل طرف محکوم له را اتخاذ نموده لیکن در عمل تفاوت‌های بسیاری بین حقوق ایران و کشورهای تابع چنین رویکردی وجود دارد؛ زیرا شروط و قیود محدودکننده ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به خصوص در رابطه با خوانده محکوم له، آنچنان سختگیرانه است که عملاً نه تنها جبران حق الوکاله وکیل بلکه جبران سایر خسارات دادرسی وارده به طرف محکوم له را با تعدر مواجه نموده است و نظام دادرسی مدنی ایران، نظامی مجزا و حد واسطه دو قاعده یاد شده را پایه ریزی می‌نماید. به واقع حقوق ما، از هیچ یک از این قواعد پیروی نمی‌نماید و صرف انتساب فعل زیانبار و محکوم له واقع شدن هر یک از اصحاب دعوا را موجب استحقاق برای خسارات دادرسی نمی‌داند بلکه قاعده تسبیب (ضمان قهری) و مبنای تقصیر را در دادرسی مدنی حاکم می‌داند. منتها در مورد خوانده محکوم له علم و عمد را نیز شرط دانسته و سختگیرانه‌ترین حالت تسبیب را مقرر نموده است.

راه حل مورد قبول حقوق ایران، قابل نقد به نظر می‌رسد و شایسته است در اصلاح بعدی قانونی، تعدیل این امر مد نظر قرار گیرد. دست کم فرض تقصیر را باید برای طرف بازنده ملحوظ داشت و تنها در صورت اثبات عدم تقصیر، بازنده را از پرداخت خسارات طرف مقابل معاف دانست. از آن گذشته، پرداخت حق الوکاله بر اساس تعرفه با واقعیات جامعه حقوقی و قضایی کشور فاصله زیادی دارد و بایستی حق الوکاله‌ای نزدیک‌تر به واقع در محاسبه خسارات دادرسی مورد حکم قرار گیرد.

پیشنهاد می‌شود که مقنن در تمام موارد آنچنان که در برخی مناطق نظیر اسکانلند رایج است، حق الوکاله بر مبنای ارزش واقعی کار انجام شده را ملاک قرار دهد. قوه قضائیه و بیمه مرکزی ایران باید برای توسعه بیمه جبران خسارات دادرسی مدنی بسترهای لازم را فراهم نموده و مجلس شورای اسلامی نیز باید قوانین مناسب را در این خصوص به تصویب رساند. در نهایت، انتقال پذیری قضایی خسارات دادرسی را باید پذیرفت و در مواردی به قاضی اجازه تغییر شیوه جبران خسارات دادرسی را اعطا کرد.

منابع

الف- فارسی

۱. پور استاد، مجید؛ اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۳، ۱۳۸۷.

مطالعه تطبیقی قواعد جبران خسارت دادرسی مدنی در حقوق ایران، انگلیس و آمریکا ۲۱۱

۲. حبیبی درگاه، بهنام؛ *حقوق و اقتصاد* (حقوق دادرسی مدنی)، تهران، انتشارات جاودانه، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۳. عمید، حسن؛ *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، انتشارات فرهنگ نما، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۴. غمامی، مجید و محسنی، حسن؛ *آیین دادرسی مدنی فراملی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۵. کریمی، عباس؛ *آیین دادرسی مدنی*، تهران، انتشارات مجد، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
۶. محسنی، حسن؛ غفاری فارسانی، بهنام و شوسی نسب، نفیسه، *دعاوی جمعی و نقش آنها در احقاق حقوق مصرف‌کنندگان*، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱.

ب- لاتین

7. The American Law Institute/UNIDROIT, Principles and Rules of Transnational Civil Procedures, Washington, D. C, Cambridge University Press, 2004.
8. Di Pietro, Susanne and Carns, Teresa W. , Alaska's English Rule: Attorney's Fee Shifting in Civil Cases.
9. Gordon, Greg, Rigidity, Discretion and Potential Reform: Cost and Fee Allocation in Scotland; Mathias Reimann, Cost and Fee Allocation in Civil Procedure, Springer; University of Michigan, 2012.
10. Hylton, Keith N. , Litigation Cost Allocation Rules and Compliance with the Negligence Standard, The Journal of Legal Studies, Vol. 22, No. 2, Published by: the University of Chicago Press for the University of Chicago Law School, 1993.
11. Maxeiner, James R. , the American Rule: Assuring the Lion His Share, Cost and Fee Allocation in Civil Procedure, Springer; University of Michigan, 2012.
12. Maxeiner, James R. , Cost and Fee Allocation in Civil Procedure, American Journal of Comparative Law, University of Baltimore-School of Law, Vol58, 2010.
13. Molot, Jonathan T. , A Market in Litigation Risk, the University of Chicago Law Review, Vol. 76, 2009
14. Rowe, Thomas D. , Jr. , Indemnity of Compensation? The Contract with America, Loser Pay Attorney Fee Shifting and a One-Way Alternative, 37 WASHBURN L. J. 317, 321, 1998.
15. Sedgwick, Theodore, How shall the Lawyers Be Paid? of some Remarks upon Two Acts Recently Passed on the Subject of the Costs of Legal Proceedings in a Letter to John Anthon, New York, Gale Ecco; Making of Modern Law, 2010.
16. S. Prichard, J. Robert, A Systemic Approach to Comparative Law: the

Effect of Cost, Fee, and Financing Rules on the Development of the Substantive Law, published in The Journal of Legal Studies, volume 17, issue2,1998.

17. Wilson, Matthew J. , Failed Attempt to undermine the Third Wave: Attorney Fee Shifting Movement in Japan, L. REV. 1457, 1462,2005.

